

درباره الیور استون به بهانه مرور بر کارهای او در جشنواره شورشی دهه هشتاد

رابین کارنی
ترجمه: مهکامه بروی

در سال ۱۹۷۸ استون تلاش کرد فیلم متولد چهارم ژولای را کارگردانی کند. اما مشکلات مالی و کناره‌گیری آل پاچینو در آخرین لحظه از حضور و همکاری در فیلم باعث شد که وی نتواند کار بر روی این پروژه را شروع کند. گرچه استون انکار نمی‌کند که جزئیات مسائل را به شکلی عریان نمایش می‌دهد، اما تأکید می‌کند که اغلب حوادث واقعی را با ایده‌آلهای خیالی و ذهنی تلفیق می‌کند، تا به حقیقتی بزرگتر در سوژه مورد نظر خود دست پیدا کند. در سال ۱۹۸۱ استون فیلم نامه کونان پرپر را می‌نویسد که در آن آرنولد شوارتزنگر نقش اصلی را ایفا می‌کند. این اولین نوشته استون است که به قیمتی بالا خریداری می‌شود و توسط دینو دلورتیس تهیه‌کننده سرشناس ایتالیایی به فیلم برگردانده می‌شود.

استون پس از این فیلم نامه یک بار دیگر به سراغ کارگردانی می‌رود و فیلم دست (۱۹۸۱) را می‌سازد. دست اولین فیلم پرخرج استون بود، اما با شکست تجاری روبرو شد. فیلم چند صحنه دیدنی و سرگرم‌کننده داشت و براساس اثری قدیمی نوشته شده بود.

عدم موفقیت دست باعث می‌شود که استون دوباره به سراغ فیلم‌نامه‌نویسی برود. موضوعات مورد علاقه او در این زمان نژاد پرستی و خشونت افراطی هستند. این تم‌ها در هر دو فیلم صورت زخمی (۱۹۸۲) - آل پاچینو در نقش یک مهاجر کوبایی که درگیر دنیای غیرقانونی مواد مخدر می‌شود، (یک بازسازی از اثری معروف و کلاسیک به همین نام) و سال اژدها (۱۹۸۵) دیده می‌شود. اولی را پرایان دی پالما و دومی را مایکل چیمینو کارگردانی کرد.

گرچه هر دو فیلم نامه در سطحی حماسی حرکت می‌کردند، فقط دومی به استون کمک کرد تا جنگ خانگی را از طریق آسیا به قلب نیویورک بکشاند

(در یکی از صحنه‌های سال اژدها، میکی رورک بازیگر اصلی فیلم با فریاد می‌گوید: «این شبیه ویتنام است. کسی نمی‌خواهد این بازی را ببرد.») با آن وجود هر دو فیلم هدف‌دار بودند.

در این زمان استون ادعا می‌کند که دینو دلورتیس به وی پیشنهاد یک فیلم کم‌خرج را داده است. اما این کار به انجام نمی‌رسد و استون به تدریج شروع به جمع‌آوری پول برای ساختن فیلم دیگری می‌کند. با این پول او جوخه نظامی (۱۹۸۷) را کارگردانی می‌کند، جوخه نظامی اولین فیلم ویتنامی است که فیلمساز می‌سازد. نمایش عمومی فیلم استون را به صورت چهره‌ای مطرح و داغ درمی‌آورد. فیلم تماشاگران زیادی را بخود جلب می‌کند. که این بیش از هر چیز به دلیل روحیه اخلاقی حاکم بر فیلم است. دو گروه‌بان - یکی خوب، دیگری بد - در ویتنام رودرروی یکدیگر قرار می‌گیرند. جنگ آن دو به نوعی جنگ بین دو نیروی

تعداد اندکی از فیلمسازان هستند که در ذهن هم تسلان خود باقی می‌مانند. الیور استون یکی از این نوع فیلمسازان است. او بچه دهه شصت است، دهه‌ای که در تاریخ آمریکا به عنوان دوره‌ای خاص و پرمیاهو شناخته شده است. فیلم‌های او نماینده شعر و شاعری در سینما هستند و با این دید ساخته می‌شوند. برخی منتقدین فیلم‌های او را به عنوان «قصه‌ای ادبی» معرفی کرده‌اند.

او از کارش برای درک و ایفا و منعکس کردن آن از دریچه دوربین تلویزیون بهره می‌گیرد. به همین دلیل است که او در فیلم‌هایش بازگشت‌های مکرری به موضوعات مواد مخدر، حرص، موسیقی، ویتنام و دیگر مسائل اجتماعی دارد. در این بین ویتنام جایگاه خاصی دارد.

استون جوانی غمگین و ثروتمند بود که از دانشکده یل اخراج می‌شود. او زندگی خانوادگی پردردسری در دوران نوجوانی و جوانی دارد. این مسئله باعث می‌شود که او گرایش عمیقی به مرگ پیدا کند. در آن زمان او به این اعتقاد رسیده بود که دنیا هیچ چیزی ندارد که به او هدیه کند.

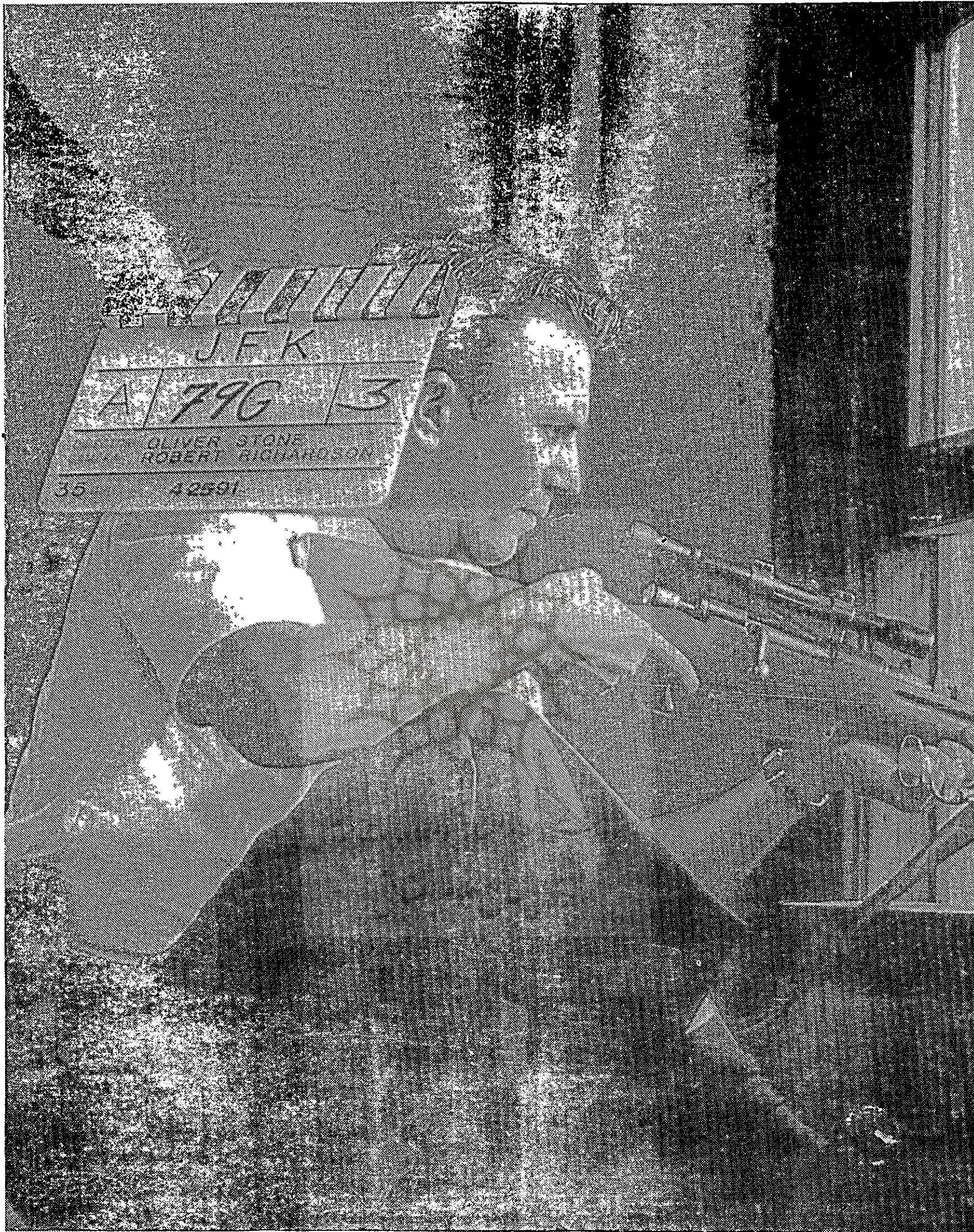
همین مسئله باعث شد او داوطلبانه خودش را به عنوان سرباز به جبهه ویتنام معرفی کند. به قول خودش می‌خواست جنگ را در پائین‌ترین سطح آن از نزدیک ببیند. حضور در جبهه جنگ ویتنام باعث شد تا دوبار مجروح شود. خدمت سربازی باعث شد تا او تعهدی عمیق و قوی نسبت به زندگی پیدا کند. ویتنام کمک کرد تا او وارد مسائل سیاسی شود و دیدگاه تازه‌ای نسبت به محیط پیرامون خود پیدا کند. این آگاهی بعدها در فیلم‌های سینمایی او خود را به روشن‌ترین شکلی نشان دادند.

در بازگشت به میهن و خانه، به دلیل گرایش به مواد مخدر سر از حبس درآورد. پس از آزادی در دانشگاه فیلم نیویورک ثبت نام کرد.

در آنجا او در رشته فیلم‌نامه‌نویسی و کارگردانی تحصیل کرد. در آنجا مارتین اسکورسیزی یکی از هم‌کلاس‌هایش بود. اولین فیلم او در مقام نویسنده و کارگردان، اثری بسیار کم‌خرج و غریب به نام سیزور seizure (۱۹۷۲) بود. این فیلم خیلی سریع از یاد همه رفت. و چقدر خوب شد که این اتفاق افتاد!

تا سال ۱۹۷۸ اوضاع به همین منوال گذشت و کار هنری ارائه نداد. در این سال بود که او فیلم نامه ضربه زنده و موفق قطار سریع‌السیر نیمه شب Midnight Express را نوشت. فیلم نامه براساس زندگی واقعی ویلی هیلز در یکی از زندانهای ترکیه نوشته شده بود. علیرغم ربودن یک اسکار برای بهترین فیلم نامه، جایزه اتحادیه نویسندگان آمریکا و گلدن گلوب (کره طلایی) برای این فیلم، استون متهم شد که خیلی زیاد به واقعیتها نزدیک می‌شود و آنها را عریان نشان می‌دهد.





کوبن کاسترو در جی اف کی



گفتگوی رادیویی

فیلم را می‌سازد. این بار ماجرای ترور کندی، رئیس جمهور وقت آمریکا در دستهای استون قرار می‌گیرد تا دیدگاههای انتقادی خود را مطرح کند. در این فیلم برای اولین بار یک سری از چهره‌های سرشناس سینما همچون کوین کاستنر، چک لمون، والتر ماتائو، کوین بیکن، تامی لی جونز، جو پشی و سیسی اسپسک برای استون به ایفای نقش می‌پردازند.

استون در گفتگویی تاکید می‌کند که وقایع واقعی با ماجرامای خیالی را در هم ادغام کرده و تا فیلمی تماشایی-خلق کند. استون که قبلاً برای جوخه نظامی اسکار بهترین کارگردانی را گرفته بود، برای این فیلم هم نامزد اسکار شد که آنرا نگرفت.

پس از جی اف کی، استون دوباره به ویتنام برمی‌گردد و تریلوی خود را با فیلم آسمان و زمین (۱۹۹۳) تکمیل می‌کند. این فیلم ماجرای زندگی یک دختر ویت‌کنگی را تعریف می‌کند که از سوی هر دو گروه طرف جنگ آمریکایی‌ها و نیروهای رزمنده ویتنامی - مورد ظلم قرار می‌گیرد. یک گروه‌یوان آمریکایی به او دل می‌بندد و آنها به آمریکا می‌روند. برخلاف دو فیلم قبلی تریلوی جنگ ویتنام، این فیلم نتوانست موفقیت زیادی کسب کند و کاری بسیار ضعیف ارزیابی شد.

در قاتلین بالغظه (۱۹۹۴) استون به سراغ کمده سیاه می‌رود و با تأثیرپذیری از کولتین تارانتینو و فیلم اوپالپ فیکشن، اثری آونکارد و سراسر خشونت می‌سازد. فیلم شرح حال دختر و پسر جوانی است که به سبک بانسی وکلاید دست به یک سفرزده و در بین راه، هرکه را جلوی دستشان است به قتل می‌رسانند. خشونت افراطی فیلم اعتراض بسیاری را در آمریکا و دیگر کشورهای جهان برانگیخت و باعث شد نمایش فیلم در چند کشور ممنوع شود. کار به جایی رسید که حتی جان گریشام وکیل دعاوی - که اینک از فیلم نامه نویسان گران قیمت هالیوود است - علیه فیلم استون و خود او اعلام جرم کرد.

آخرین کار استون تا به امروز فیلم نیکسون (۱۹۹۱) است که در آن دوباره به سراغ یک موضوع سیاسی می‌رود. این فیلم طولانی شرح حال زندگی، فعالیت‌های ریچارد نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکاست که پارسوایی و اثرکیت روبرو شد. آلفونسی هاپکینز در این فیلم در نقش نیکسون ظاهر می‌شود. این فیلم هم بازتاب وسیعی در آمریکا داشت و بحث‌های فراوانی را برانگیخت. دختران نیکسون به دنبال اکران عمومی فیلم به استودیوی دیزنی - که فیلم را تهیه کرده بود. شکایت کردند و دختر دیزنی - که در آن زمان رودروی مسئولین استودیو قرار داشت. از آنها حمایت کرد. به گفته دختران نیکسون، استون تاریخ دوران ریاست جمهوری پدرشان را تحریف کرده است.

کلام آخر در مورد الیور استون اینکه، یکی از منتقدان سینمایی او را ساموئل فولر نسل خود توصیف کرده است. فیلم‌های استون در یک کلام قصه‌هایی پرهیجان و جنجالی هستند که بیشتر درباره زندگی مردم در دهه پرتپ و قاپ صحبت می‌لادی است.

خیر و شر است. فیلم قبلی استون سالوادور (۱۹۸۶) نتوانسته بود با چنین موفقیتی روبرو شود. این فیلم هم حال و هوایی سیاسی داشت و نشان می‌داد که چگونه دولت آمریکا از حکومت‌های دیکتاتوری در آمریکای مرکزی حمایت می‌کند. خلق مجدد و قدرتمندانه سراسر ترس و وحشت زندگی در آمریکای مرکزی در این فیلم مردم آمریکا را با گوشه‌هایی از واقعیت‌های زندگی مردم این منطقه آشنا کرد. حالا دیگر استون سوار بر زین شده است و راه خود را پیدا کرده است. او تضاد نهان میان ارزش‌های مالی و پولی نسل پدری خود و حرص آدمی را در فیلم وال استریت (۱۹۸۷) به نمایش گذاشت. منتقدین نوشتند این فیلم دوباره سازی بوی خوش موفقیت (۱۹۵۷) است. مایکل فاکلاس در این فیلم در نقش گوردون جیکر بازی درخشانی ارائه می‌دهد. دیالوگ معروف او، حرص چیز خوبی است، تا مدت‌ها ورود زبان مطبوعات سینمایی بود.

گفتگوی رادیویی (۱۹۸۸) ظاهراً بر این نکته دلالت می‌کند که استون توانایی تغییر روش را دارد. وقتی فیلم متولد چهارم ژولای در سال ۱۹۸۹ به روی پرده سینماها رفت. هیچ کس شکی نداشت که سینما روما یا فیلمی عجیب و پرسر و صدا روبرو خواهند شد. از این فیلم به عنوان برجسته ترین اثر استون اسم می‌برند. فیلم عمیقاً منعکس کننده درد و رنج آدمهایی است که در جنگ ویتنام شرکت داشتند. فیلم بحث آنها که در جنگ شرکت کردند و آنها که در خانه‌هایشان ماندند، را پیش می‌کشد.

ماجرامای فیلم از دریچه چشم وان‌کوئیک سرپاز کهنه کار جنگ (با بازی تام کروز) تعریف می‌شود و در هم و برهمی آن زمان و میراث طبیعی جنگ را بازگو می‌کند. استون اسکار بهترین کارگردانی را برای این فیلم می‌گیرد.

از این زمان به بعد، دیگر استون چهره‌ای شناخته شده برای تماشاگران است و فیلم‌هایش در گیشه با استقبال عمومی روبرو می‌شوند. حالا او می‌تواند هر

پروژه‌ای را که مایل باشد. در دست بگیرد. در همین دوران است که به تهیه چند فیلم سینمایی می‌پردازد: فولاد آبی رنگ (۱۹۸۹)، کاتلین بیکلو (بخت و آژگون ۱۹۹۰ باریت شرودر)

اما استون ترجیح می‌دهد. در زمینه کارگردانی در همان دهه شصت باقی بماند و درها (۱۹۹۱) را می‌سازد. فیلم نکامی انتقادی به زندگی جیم مورسیون خواننده و آهنگساز معروف آن دوران دارد که سرنوشتی تراژیک داشت. وال کیلمر که در آن زمان هنوز تبدیل به چهره‌ای مطرح نشده بود، نقش مورسیون را بازی می‌کند.

کار بعدی استون و فیلم جنجالی و بحث برانگیز جی اف کی (۱۹۹۱) است. استون به شیوه روایت یک قصه از چند زاویه مختلف. کاری که اورسن ولز در فیلم همشهری کین انجام داده بود. این

